

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ،  
دُونَ الْأَمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ

## هندوشاه نخجوانی و سروده‌های باز یافته‌اش

جویا جهانبخش\*

چکیده

هندوشاه صاحبی نخجوانی را اغلب به عنوان یکی از برجسته‌ترین نثرنویسان نیمه نخست سده هفتم هجری می‌شناسند. سبب این اشتباه، کتاب نامبردار تجارت السلف اوست که نخستین بار به همت شادروان استاد عباس اقبال آشتیانی به زیور طبع آراسته شد. یکی از ابعاد شخصیت فرهنگی هندوشاه که کمتر مذکور و ملحوظ گردیده است، بُعد شاعری و سرایشگری اوست. هر چند متأسفانه دیوان مدوئی از هندوشاه برجای نمانده است، با این همه پاره‌ای از آنچه اینجا و آنجا دستیاب می‌گردد، بویژه آنچه فرزندش، محمد، در واژه‌نامه خود موسوم به صحاح الفرس از پدر نقل کرده، بخوبی نشان می‌دهد که هندوشاه از قریحه شاعری برخوردار و حتی در این صنعت توانمند و زبردست بوده و بهری از آنچه از طبع وی تراوش یافته است، بحق سزاواری ماندگاری بر صحیفه ادب پارسی داشته. از هندوشاه سروده عربی نیز برجای مانده است، اگر چه احتمال می‌رود عربی سربابی هندوشاه بیشتر جنبه تفتنی داشته بوده باشد تا یک اشتغال شاعرانه جدی. در این گفتار کوشش شده ضمن نیم‌نگاهی گذرا به حیات هندوشاه، ابیات باز یافته از وی در کنار هم گذاشته شود و زمینه توجهی جدی تر به جنبه سرایشگرانه شخصیت ادبی صاحب تجارت السلف پدید آید.<sup>۱</sup>

\* پژوهشگر متون اسلامی و عضو شورای علمی مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

کلید واژه: هندوشاه نخجوانی، امرای فضلویه، تجارب السلف، شمس منشی، صحاح الفرس.

تجارب السلف کتابی است در تاریخ خلیفگان و وزیران، که هم به سبب اطلاعات تاریخی مندرج در آن - به ویژه برخی داده‌های منحصر بفرد - و هم به سبب تشریح روان و استوار و انشای متین ادیبانه مثال‌زدنی‌اش، نزد عموم اهل فضل و ادب و تاریخ و فرهنگ آوازه‌ای بلند و مکانتی ارجمند یافته است.

نویسنده تجارب السلف، «هندوشاه بن بدرالدین سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی کیرانی (گیرانی)»<sup>۲</sup> است.

«کیران» شهری بوده است در آذربایجان، بین تبریز و بیلقان، و جزء تومان نخجوان<sup>۳</sup>. این نام، در منابع، هم به کاف تازی، و هم به کاف پارسی (گیران) و هم به جیم (جیران)، ضبط شده است.<sup>۴</sup>

احتمالاً صورت اصلی آن «گیران» بوده است و سپس به دو صورت تعریف گردیده - و الله اعلم.

هندوشاه که از منشیان عهد صاحب‌دیوان شمس‌الدین جوینی و اباقاخان و ایلخانان پس از اوست،<sup>۵</sup> در مدرسه مستنصریه بغداد دانش آموخته بود و در این باره خود اشاره صریح دارد.<sup>۶</sup> آنجا که در تجارب السلف، مستنصریه را وصف می‌کند، می‌نویسد: «... در آن وقت که این ضعیف ساکن مستنصریه بود...» (رویه ۳۱۰ از دستنوشته کهن اصفهان)؛ و برخی مدرّسان و عالمان مدرسه را می‌شناساند.

هندوشاه نزد شمس‌الدین محمد کیشی، فاضل نامدار سده هفتم، به دانش اندوزی پرداخته است.<sup>۷</sup> خود در تجارب از شمس‌الدین کیشی به عنوان یکی از استادان خویش یاد کرده است و گفته:

... و مولانا السعيد، افضل المتأخرين، شمس الحق و الملة والدین، محمد بن الحکیم الكیشی - قدس الله روحه - که از سرآمدگان روزگار و از استادان این ضعیف است، رسالتی به پارسی ساخته است در شرح دعاء حلاج که در وقت قتل خواند در غایت خوبی... (رویه ۱۷۴ دستنوشته).

هندوشاه همچنین از جمال‌الدین ابوالقاسم کاشی استماع فائدت کرده است (نگر: ص ۲۸۸ دستنوشته). شاید این، با نایب‌الحکومگی هندوشاه در کاشان بی‌پیوند نبوده

باشد، زیرا می‌دانیم که وی در سال ۶۷۴ ه. ق به نیابت برادرش، سیف‌الدین امیر محمود، حکومت کاشان داشته است (نگر: رویه ۲۶۷ دستنوشته).

هندوشاه، لختی در دستگاه اتابکان لر بزرگ گذرانیده است. وی با اتابک نصره‌الدین احمد بن یوسف شاه (۶۹۶ - ۷۳۳ ه. ق) از این سلسله، هم‌روزگار بوده و تجارب السلف را به نام وی نوشته است.<sup>۸</sup>

لرستان، یعنی سرزمین‌های لرنشین، مقارن تازش مغولان، بر دو بخش بود: «لر بزرگ» و «لر کوچک»، سرزمین لرنشین دیگری نیز میان مساکن لر بزرگ و شیراز بود که آن را «شولستان» می‌گفتند و منطبق است بر «مَمَسَنی»ی امروز. «لر بزرگ» را نیز امروز سرزمین «کوه گیلویه» و «بختیاری» تشکیل می‌دهد. «لر کوچک» را «لرستان» می‌خوانیم و غرض از آن بیشتر سرزمین «فیلی» یعنی اطراف خرم آباد و سرزمین‌های پشت کوه بوده است.<sup>۹</sup>

هر یک از دو بخش «لر بزرگ» و «لر کوچک» از پیش از فرمانروایی مغولان تا چندی پس از برافتادن ایلخانان، از خود فرمانروایی نیمه مستقل داشته‌اند.<sup>۱۰</sup> سلسله‌ای که از حدود نیمه سده ششم هجری در «لر بزرگ» فرمانروایی یافت و به نام «امرای فضلویه» و یا مسامحتاً «اتابکان لرستان» خوانده می‌شود، در اصل از کردان شام‌اند که به این صفحات کوچیده‌اند. سرکرده این قبیله گرد مهاجر، ابوطاهر بن علی بن محمد نام داشت و چون نیای نهمین او را «فضلویه» نام بوده است، زاد و رود وی را «امرای فضلویه» گفته‌اند.<sup>۱۱</sup>

ابوطاهر که پاره‌ای از سرزمین «لر بزرگ» را از خلیفه عباسی به اقطاع داشته است، به مناسبت قرب جوار با سرزمین فارس، به خدمت اتابک سنغر سلغوری (۵۴۳ - ۵۵۶ ه. ق) درآمده و در لشکرکشی‌های او به خاک شبانکاره یاری‌اش کرده و اتابک سنغر نیز به پاداش این خدمت حکومت کوه گیلویه را به وی واگذاشته بوده است. ابوطاهر به همین ترتیب، از اتابک سنغر لقب اتابکی یافته و به همین مناسبت است که فرزندان او را اتابکان لرستان می‌خوانند، ورنه، اینان هیچگاه در خدمت سلجوقیان در نیامده و مانند دیگر اتابکان این لقب را از پادشاهان سلجوقی نستانده‌اند.<sup>۱۲</sup>

ملک هزار اسپ، پسر و جانشین ابوطاهر بر قدرت این سلسله افزود. وی، هم با خلیفه الناصر لدین الله روابط خوبی داشت و هم با سلطان محمد خوارزمشاه.<sup>۱۳</sup> اتابکان لرستان با فرمانروایان حکومت ایلخانی هم پیوندهای استواری داشتند.<sup>۱۴</sup>

نصره‌الدین احمد که هندوشاه نخجوانی تجارب السلف را به نام وی نوشته، از مشهورترین امرای فضلویه است؛ چه، افزون بر حُسن سلوک با مردم، با عالمان و زاهدان و اهل ادب و شعر حشر و نشر داشته است و از خود نامی نیکو به یادگار نهاده. وی در انشای مدارس و رباطها و طُرُق بسیار کوشید و نزدیک به یکصد و شصت خانقاه در بلاد مختلف ساخت. ثلثی از عایدات مملکت را مصروف و زوایا و مدارس می‌داشت؛ به فقرا جامه و خوراک و مال می‌بخشید و خود - از برای همنوایی با ایشان - در زیر لباسش جامهٔ پشمینه می‌پوشید.<sup>۱۵</sup>

جز تجارب السلف هندوشاه صاحبی نخجوانی، دو کتاب فارسی مهم دیگری نیز می‌شناسیم که به نام اتابک مزبور تألیف شده و آوازهٔ او را در ادب ایرانی قرین عز و ارجمندی ساخته است: یکی تاریخ معجم فی آثار ملوک العجم نوشته شرف الدین فضل الله حسینی قزوینی، و دیگر معیار نصرتی در فن عروض و قوافی نوشته شمس فخری اصفهانی.<sup>۱۶</sup>

استاد زنده یاد شادروان عباس اقبال آشتیانی نوشته است:

در اواخر ایام اتابکی نصره‌الدین احمد لر، هندوشاه که در نخجوان می‌زیسته، به عزم رسیدن به خدمت آن اتابک که به فضل دوستی شهرتی داشته است، حرکت کرده، و برای آن که تحفه‌ای به رسم ارمغان تقدیم او نماید، کتاب معروف مُثَبِّه الفُضَلَاء... تألیف ابن الطَّقِطَقِی را به فارسی ترجمه کرده و مطالب بسیار دیگر نیز از سایر کتب اقتباس کرده و بر آن افزوده و کتاب تجارب السلف را... به نام اتابک مزبور به رشتهٔ تألیف درآورده است.<sup>۱۷</sup>

این که شادروان اقبال پیوستن هندوشاه را به درگاه نصره‌الدین احمد، در «اواخر ایام اتابکی» ی وی قلم داده است، از آنجاست که آن مرحوم تألیف تجارب السلف را به سال ۷۲۴ هـ. ق می‌پنداشته است.<sup>۱۸</sup> اکنون که ما به یمن حصول دستنوشته کهن اصفهان، می‌دانیم که تاریخ مزبور ۷۱۴ هـ. ق است، نه ۷۲۴، در داوری پیشگفته نیز بازنگری باید کرد.

حکومت اتابکان لرستان که هزاراسپیان نیز خوانده می‌شوند، تا سدهٔ نهم هجری پباید. هنگامی که امیر تیمور نواحی جنوب غربی ایران را تسخیر کرد، ایشان را همچنان بر امارات بداشت؛ لیک نواده‌اش، ابراهیم بن شاهرخ به سال ۸۲۷ هـ. ق طومار فرمانروایی ایشان را در هم نوردید.<sup>۱۹</sup>

## بازگردیم به روز و روزگار و شرح حال هندوشاه نخبوانی: شادروان استاد عباس اقبال آشتیانی گوید:

... شاید از نسبت صاحبی که در دنبال اسم او دیده می‌شود، بتوان حدس زد که او در سلک حواشی و خدمت خواجه شمس‌الدین محمد جوینی صاحب‌دیوان معدود بوده است و یا در دستگاه برادر<sup>۲۰</sup> خواجه شمس‌الدین یعنی علاء‌الدین عطاملک که او را نیز به مناسبت شغل صاحب‌دیوانی بغداد صاحب می‌خواندند و بعضی از کسان او به همین مناسبت به نسبت صاحبی معروف شده بوده‌اند، می‌زیسته و این نسبت او شاید ناشی از انتساب به یکی از این دو صاحب‌دیوان بوده است... مؤید خدمتگزاری هندوشاه و کسان او به خاندان جوینی، این‌که برادر هندوشاه که سیف‌الدوله امیر محمود نام داشته، در حدود ۶۷۴ ق حکومت کاشان را عهده‌دار بوده و در این سال هندوشاه به نیابت از برادر در آن سرزمین حکومت می‌کرده است؛ و کاشان در این تاریخ در قلمرو و حوزه حکومت خواجه بهاء‌الدین محمد پسر خواجه شمس‌الدین بوده، با غالب ولایات عراق عجم و اصفهان، و این خواجه بهاء‌الدین تا سال ۶۷۸ که سال فوت اوست، ایام را در این مقام با استبداد و سطوت تمام به سر می‌برده است. بعلاوه، هندوشاه در... تجارب السلف افراد خاندان جوینی را با تعظیم تمام نام می‌برد... برخلاف ابن‌الطقطقی که با خاندان جوینی.. کینه داشته،...»<sup>۲۱</sup>.

متأسفانه بدرستی نمی‌دانیم و افسوس سال‌های حیات هندوشاه کجا و به چه کار سپری شده است. باری، سال درگذشت صاحب تجارب السلف را برخی، آشکارا، ۷۳۰ هـ. ق نوشته‌اند.<sup>۲۲</sup>

چنین برمی‌آید که خاندان هندوشاه، جملگی مردمانی فاضل و برجسته و دیوانی بوده باشند. از پدرش بدرالدین سنجر به عنوان «الامیر السعید» یاد شده است.<sup>۲۳</sup> چنان‌که در گفت‌وورد از مرحوم اقبال نیز آمد، برادر هندوشاه، یعنی سیف‌الدوله امیر محمود، در جزو حواشی خاندان جوینی بسر می‌برد و مدتی حکومت کاشان را از قبیل آنان داشت، و هندوشاه خود چندی به نیابت از برادر در آن شهر حکمرانی نمود. وی خود در تجارب السلف بدین حکمرانی اشارت‌گر است و پیداست که در سال ۶۷۴ هـ. ق حکومت آن سامان را داشته.<sup>۲۴</sup> در تجارب السلف می‌خوانیم:

... در سنه اربع و سبعین و ستمائه که این ضعیف - و هو مصنف الكتاب - حکومت کاشان داشت به نیابت برادر خویش مرحوم سیف‌الدین امیر محمود - عفا الله عنه - ...» (رویه ۲۶۷ از دست‌نوشته).

شمس منشی، صاحب کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب و کتاب صحاح الفُرس پسر هندو شاه است.<sup>۲۵</sup> این پسر یعنی شمس‌الدین محمد، که در عهد خواجه غیاث‌الدین رشیدی و سلطان اویس بهادرخان ایلکانی می‌زیسته،<sup>۲۶</sup> مانند پدر از نویسندگان مشهور و از مترشلان نامبردار بوده است و به همین سبب «شمس‌المُنشی» خوانده شده.<sup>۲۷</sup>

درباره تاریخ زاد و شد او، آگهی صریح نداریم، لیک چون در سال اختتام دستور الکاتب، یعنی ۷۶۷ ه. ق، هفتاد و سه ساله بوده است، می‌توان گفت به سال ۶۸۴ ه. ق زاده شده باشد؛ و از آنجا که پس از دوران سلطان اویس جلایری هیچ از وی آگهی به دست نیامده است، احتمال داده‌اند که پیش از مرگ سلطان اویس (یعنی ۷۷۷ ه. ق) درگذشته باشد.<sup>۲۸</sup>

شمس‌الدین محمد بن هندوشاه، معروف به شمس منشی، از جوانی به خدمت فرمانروایان زمانش راه یافته و به قول خودش «ایشان به مبالغت تمام او را از بقاع و بلاد طلبیده به تقلد دیوان انشاء... امر فرموده‌اند»؛ از جمله لختی در خدمت سلطان ابوسعید بهادر خان و وزیرش، غیاث‌الدین محمد، گذرانیده و مورد احسان و اکرام ایشان بوده است، و هم به دستور خواجه غیاث‌الدین به تصنیف کتابی در انشاء و ترسل مأمور گردیده که به علت کثرت اشغال در این راه توفیقی نیافته است. پس، از همین روزگار، قصد تألیف کتابی در ترسل و انشاء برای وی حاصل بوده و به جمع‌آوری اطلاعات مناسب برای این کتاب اشتغال داشته است، تا این که در هفتاد و سه سالگی این تألیف را به انجام می‌رساند و به نام سلطان اویس (۷۵۷-۷۷۷ ه. ق) می‌سازد. این کتاب همان دستور الکاتب فی تعیین المراتب است که علاوه بر اشمال بر برنامه‌های زیبا و منشیانه گوناگون، بر اطلاعاتی فراوان درباره تشکیلات دیوانی و طبقات اهل دیوان و آداب نویسندگی و... احتوا دارد.<sup>۲۹</sup>

اثر دیگر شمس منشی که آوازه‌ای سزاوار هم یافته است، صحاح الفُرس است که گفته‌اند: «کهن‌ترین لغت‌نامه موجود فارسی به فارسی پس از لغت فُرس اسدی است» و علامه فقید استاد علی اکبر دهخدا می‌گوید: «این کتاب بهترین کتاب‌هایی است در نوع خود که من دیده‌ام». این فرهنگ کهن که یکی از مراجع مهم فرهنگ‌نویسان معروف بوده است، به سال ۷۲۸ ه. ق، در شهر تبریز و در زمان وزارت خواجه غیاث‌الدین بن رشیدالدین فضل‌الله (کشته شده به سال ۷۳۶ ه. ق) در «تصحیح لغات طوایف فُرس» و

تنظیم و تکمیل کتاب لغات فرس اسدی طوسی، به وضع و ترتیب صحاح الأئمة جوهری، نگارش یافته است.<sup>۳۰</sup>

نام صحاح الفرس را در بعضی مأخذ صحاح العجم نوشته‌اند؛<sup>۳۱</sup> حاجی خلیفه هم از صحاح العجم یاد کرده و آن را از خود هندوشاه نخجوانی دانسته است؛<sup>۳۲</sup> که این هر دو گزارش به نظر برخی محققان نادرست است.<sup>۳۳</sup>

نظر دکتر عبدالعلی طاعتی، مصحح و طابع صحاح الفرس محمد بن هندوشاه، آن است که نباید از ابتدا به تخطئه قول حاجی خلیفه پرداخت، و از بن، صحاح العجم کتابی دیگر است و صحاح الفرس کتابی دیگر، و چه بسا لغوی بودن هندوشاه سبب شده باشد که پسر او نیز در این میدان گویی بزند و چون پدرش صحاح العجم نوشته، او صحاح الفرس بنویسد.<sup>۳۴</sup>

از فوائد صحاح الفرس محمد بن هندوشاه آن است که مبلغ معتناهی از سروده‌های هندوشاه نخجوانی در آن مسطور و محفوظ مانده.<sup>۳۵</sup> آنچه از سروده‌های هندوشاه در صحاح الفرس مورد استشهاد واقع شده، با تصریح به نسبت آن، از چاپ شادروان دکتر عبدالعلی طاعتی بیرون نویس کرده‌ایم<sup>۳۶</sup> و از این قرار است:

بیت

آشنایان را زخود بیگانه کردی، نیک نیست

وین عَجَب بیگانگان را آشنا کردی همه

(ص ۲۰)

۲) ذیل «آوا»: پدرم گفت:

بیت

در تناسب نعره داود را وقت سحر با نواهای هزارآوا هم‌آوا کرده‌اند

(ص ۲۰)

۳) ذیل «آیا»: پدرم گفت - رحمة الله علیه -

آیا بود آن روز که ناخوانده بیایی چون آمده باشی، نروی زود، بیایی

(ص ۲۰)

۴) ذیل «پیشوا»: پدرم گفت:

بیت

پیشوای دو جهان قافله سالار وجود کوست مقصود ز یاسین و مراد از طاها

(ص ۲۲)

۵ و ۶) ذیل «خارا»: پدرم گفت:

بیت

اگرخواهی برون آری ز سنگ خاره حیوانی  
بسان ناقه صالح که بیرون آمد از خارا  
و هم او گفت:

بیت

داد می‌خواهم ز بیدادی که گویی بر دلش  
نقش بیدادی همه بر سنگ خارا کرده‌اند  
(ص ۲۳)

۷) ذیل «دیبا»: پدرم گفت:

بیت

صحن بستان راز بهر مقدم سلطان گل  
همچو سقف آسمان پر فرش دیبا کرده‌اند  
(ص ۲۴)

۸) ذیل «زیبا»: پدرم گفت - رحمة الله -:

بیت

نوعروسان چمن بر تختگاه باغ و راغ  
جلوه بر نظارگان بنگر چه زیبا کرده‌اند  
(ص ۲۴)

۹) ذیل «طغرا»: پدرم گفت:

بیت

اعدل اقطار شرق و غرب کز القاب او  
برمناشیر امور عدل طغرا کرده‌اند  
(ص ۲۶)

۱۰) ذیل «گویا»: پدرم گفت:

بیت

محل ناظر اکمه ز رایش می‌شود روشن  
زبان ساکت ابکم ز وصفش می‌شود گویا  
(ص ۲۸)

۱۱) ذیل «مینا»: پدرم گفت:



بیت

بال مینو را توان ترجیح کردن بر چمن بر زمرد هیچ اگر ترجیح مینا کرده‌اند  
(ص ۳۰)

۱۲) ذیل «نوا»: پدرم گفت - و تمامی پرده‌ها [= پرده‌های موسیقی] را ذکر کرد:

شعر

نوا و راست حسینی و راهوی و عراق حجاز و زنگله و بوسلیک با عشاق  
دگر سپاهان، باقی بزرگ و زیر افکند اسامی همه پرده‌هاست بر اطلاق  
(ص ۳۰)

۱۳) ذیل «نوا»: پدرم گفت:

بیت

برگِ ره ساز پی مرگ، اگر چند بسی داری از نعمتِ فانی جهان برگ و نوا  
(ص ۳۱)

۱۴) ذیل «همتا»: پدرم گفت:

بیت

گر نه احیاء مماتاتِ نباتی می‌کند باد را با آب حیوان از چه همتا کرده‌اند  
(ص ۳۲)

۱۵) ذیل «هویدا»: پدرم گفت:

بیت

آنکه پیش از کون، مکنونِ قضا را با قدر پیش رای عالم آرایش هویدا کرده‌اند  
(ص ۳۲)

۱۶) ذیل «والا»: پدرم گفت:

بیت

به عونِ لطفِ یزدانی و فرّ دولتِ برنا به دارالملک باز آمد همایون صاحبِ والا  
(ص ۳۲)

۱۷) ذیل «یغما»: و پدرم گفت:

بیت

نرگسِ سرمست و زلفِ کافر او در جهان هر که را جان و دلی دیدند، یغما کرده‌اند  
(ص ۳۳)

۱۸) ذیل «یلدا»: پدرم گفت:

بیت

درین شبهای یلدا کز فراهی دیده می‌بیند  
چو او بس زار می‌گیرد تو می‌دانم که خوش خندی  
(ص ۳۳)

۱۹) ذیل «تاب»: پدرم گفت:

بیت

محنتِ عشق و غمِ غربت و هجران آخر  
این همه با من بی‌تاب و توان، نتوان کرد  
(ص ۳۷)

۲۰) ذیل «تاب»: پدرم گفت:

بیت

گر چه بیگه بود و شب، وز غمِ دلم پرتاب تب<sup>۳۷</sup>  
تا ببوسم آن دو لب، خندان و شادان آمدم  
(ص ۳۷)

۲۱) ذیل «رُست»: پدرم گفت - رحمة الله علیه -:

بیت

باز بر رُست از کنار جویبار چشم من  
همچو ماه آسمان سرو خرامان دگر  
(ص ۴۵)

۲۲) ذیل «سرشت»: پدرم گفت - رحمة الله علیه -:

بیت

پاکدامن دلبری یارب تو حوری یا بیری  
کآدمی با این لطافت ز آب و گل نتوان سرشت  
(ص ۴۵)

۲۳) ذیل «پاسخ»: پدرم گفت - رحمة الله علیه -:

بیت

وصل ار نبود، به پرسشی بخل مکن  
أطف ار نبود، تلخ مگو پاسخ را  
(ص ۶۲)

۲۴) ذیل «استوار»: پدرم گفت:

بیت

سه فرع گشت موالید و دست قدرتِ او بر آن سه فرع، بناهای استوار نهاد  
(ص ۹۸)

۲۵) ذیل «ایدر»: پدرم گفت:

بیت

گذشتند و بگذاشتند این جهان را توهم بگذری زود یا دیر از ایدر  
(ص ۹۹)

۲۶) «بار»: پدرم گفت:

بیت

از پی عرض امانی چون رعایا بر درت خسرو سیارگان هر روز صد بار آمده  
(ص ۱۰۰)

۲۷ و ۲۸) «باور»: پدرم گفت:

بیت

چو افعال ارباب حکمت نداری ز تو قول حکمت ندارند باور  
و هم او گفت:

بیت

من و آنگاه جدا از تو چه می‌گویم، وای این حدیث است که مردم نکنندش باور  
(ص ۱۰۰)

۲۹) ذیل «تار»: پدرم گفت - رحمة الله علیه -:

بیت

از حیاتم تار مویی ماند بر سار وجود وای بر من گر فراقش بگسلد تار دگر  
(ص ۱۰۲)

۳۰) ذیل «دو پیکر»: و پدرم گفت:

بیت

ز جمع حکیمان با رای صایب بیک فکر یک سته صانع (کذا) دو پیکر  
(ص ۱۰۴)

۳۱) ذیل «زیر»: و پدرم گفت:

بیت

تو را که چهره به کردار ارغوان و گل است  
چه غم ز رنگ رخی همچو زعفران و زیر  
(ص ۱۰۶)

۳۲) ذیل «زیر»: و پدرم گفت:

بیت

چو زیر ناله زارم همیشه در کارست  
نفورم از می ناب و ملولم از بزم و زیر  
(ص ۱۰۶)

۳۳) ذیل «سمندر»: و پدرم گفت:

بیت

نه ماهی بجز آب گیرد نشیمن  
نه ز آتش تنفر نماید سمندر  
(ص ۱۰۸)

۳۴) ذیل «فرغر»: ۳۸ پدرم گفت:

بیت

چه نفع از مقادیر اجرام علوی  
چه شرب از تصاویر دریا و فرغر  
(ص ۱۱۱)

۳۵) ذیل «گیر»: پدرم گفت:

بیت

سپاس جهاندار بگزار و گرنه  
به کفران نعمت کشند از تو گیر  
(ص ۱۱۵)

۳۶ و ۳۷) ذیل «یاور»: پدرم گفت:

بیت

او تواند که کند یاوری محتاجان  
و هم او گفت:

بیت

خضروار شاید که گیرند غربت  
ز خضرای نزهتگه چرخ أخضر  
که دوران این دایره بی سر و بُن  
همه ناکسان را شود یار و یاور  
(ص ۱۱۹)

۳۸) ذیل «باز»: پدرم گفت:

بیت

باز ما را هوسِ عشقِ بدیدار آمد  
بازمان دل به هوایِ تو گرفتار آمد  
(ص ۱۲۲)

۳۹) ذیل «ساز»: و پدرم گفت:

بیت

برگِ گل در باغِ چون خوشتر ز دیگر بارهاست  
سازِ عیشِ اندر چمن افزون ز هر بار آوریم  
(ص ۱۲۷)

۴۰) ذیل «فراز»: پدرم گفت:

بیت

بنمای نشیبی که فرازش نبود  
یا تیره شبی که عاقبت روز نشد  
(ص ۱۲۹)

۴۱) ذیل «کیش»: پدرم گفت:

بیت

همچنان تیرِ غمت را سپر از سینه ماست  
گرچه تیرِ دگرت در همه کیش نماند  
(ص ۱۵۶)

۴۲) ذیل «هش»: پدرم گفت، هندو:

بیت

هندو چو جهان مشوّشت می‌دارد  
وز بی‌آبی بر آتشت می‌دارد  
هش دار اگر چه در دلت هوش نماند  
خوش باش اگر چه ناخوشت می‌دارد  
(ص ۱۵۷)

۴۳) ذیل «دریغ»: پدرم گفت:

بیت

دریغ آن حُسنِ خلق و خلق و آن خطّ و هنرمندی  
که با خاک لحد دارد بجبر و قهر پیوندی  
(ص ۱۶۳)

۴۴) ذیل «ایلک»<sup>۳۹</sup>: پدرم گفت - رحمه الله -:

بیت

بیا ای سرور خوبانِ ایلک! که بی تو جانِ شیرین گشت مهلک  
(ص ۱۷۳)

۴۵) ذیل «پوپک»: پدرم گفت - رحمه الله -:

نظم

الا تا باز گویند از سلیمان که با بلقیس وصلش داد پوپک  
سلیمان وار بادا تا قیامت زمام ملک در دست تو ممسک  
(ص ۱۷۶)

۴۶) ذیل «چک»: پدرم گفت - رحمه الله -:

جهانداری که اقلیم هنر را به نام او نوشتند از ازل چک  
(ص ۱۷۸)

۴۷) ذیل «چکاوک»: پدرم گفت - رحمه الله علیه -:

بیت

ز گل ساکن شود بلبالِ بلبل نه از زیر و بم چنگ و چکاوک  
(ص ۱۷۸)

۴۸) ذیل «سلمک»<sup>۴۰</sup>: پدرم گفت - رحمه الله -:

بیت

شنیدی از پیِ تنشیطِ دلها نبوش از اصفهانک یاز سلمک  
(ص ۱۸۲)

۴۹) ذیل «سنگک»<sup>۴۱</sup>: پدرم گفت - رحمه الله علیه -:

بیت

برویاند هزاران سنبل و گل به عونِ آفتاب از شنگ سنگک  
(ص ۱۸۲)

۵۰) ذیل «شوشک»<sup>۴۲</sup>: پدرم گفت - رحمه الله علیه -:

بیت

چنان تشویش زایل کردی از دور که نالان نیست جز در بزم شوشک  
(ص ۱۸۳)

۵۱) ذیل «لک»: ۴۳ پدرم گفت - رحمه الله علیه -:

بیت

ز دست آسمانم مخلصی بخش که بس بیرحمست این جابر لک<sup>۴۴</sup>  
(ص ۱۸۶)

۵۲) ذیل «ناوک»: پدرم گفت - رحمه الله علیه -:

بیت

به امرت ماه را بر تیر دوزند دلیرانت به زخم تیر ناوک  
(ص ۱۸۸)

۵۳) ذیل «ارشنگ»: پدرم گفت - رحمه الله -:

بیت

پرده ظلمت برافکند از جهان نقاش نور  
تا زمین چو آسمان بر صورت ارشنگ شد  
(ص ۱۹۳)

۵۴) ذیل «بزه»: پدرم گفت:

بیت

ای خونِ دوستانت به گردن! مکن بزه کس بر نداشته‌ست به دستی دو خربزه  
(ص ۲۶۵)

۵۵) ذیل «چاره»: پدرم گفت:

بیت

چاره سازید که آن صورتها زیبا نیست که توان بستن از آن دیده صورت‌بین را  
(ص ۲۷۲)

۵۶) ذیل «غرنده»: پدرم گفت:

بیت

روبهی کاندر جوار درگهت ماوی گرفت بر سباع از فرّ تو چون شیر نر غرنده باد  
(ص ۲۸۳)

۵۷) ذیل «نهره»: پدرم گفت:

بیت

نصیب او همه سیم نهره می‌افتد ز ابر اگر همه باران سیم می‌بارد  
(ص ۲۹۰)

۵۸) ذیل «بویحیی»: پدرم گفت:

بیت

هیچکس را خلاص ممکن نیست      همچو یحیی ز تیغ بویحیی  
(ص ۲۹۹)

۵۹) ذیل «پی»: پدرم گفت:

بیت

زان میی کز کام بویش تا نرفت اندر دماغ  
هیچ غم از طبع اهلِ فضل برنگرفت پی  
(ص ۲۹۹)

۶۰) ذیل «کسنی»: پدرم گفت - رحمه الله علیه-:

بیت

پند ناصح مثابه کسنی است      تلخ و با منفعت بود کسنی  
(ص ۳۰۶)

۶۱) ذیل «نپی»: پدرم گفت - رحمه الله علیه-:

نظم

یارب ای خالق مکان و زمان      مُرسل و مُنزل نبی و نپی  
من درویش را ببخش غنی      من دلریش را فرست شفیی  
(ص ۳۰۸)

۶۲) ذیل «نشوی»: ۴۵:

بارِ دیگر چنانکه مطلوبست      برسانم به خطّه نشوی<sup>۴۶</sup>  
(ص ۳۰۸)

صحاح الفُرس، چه پیش از چاپ (به صورت نسخه خطّی)<sup>۴۷</sup> و چه پس از چاپ،<sup>۴۸</sup> از مصادر و منابع تألیف لغت‌نامه دهخدا بوده است. زین رو شماری از شواهد شعری که محمّد بن هندوشاه از پدر خود آورده بود به لغت‌نامه دهخدا راه یافته و در آنجا مذکور است و ای بسا که مآخذ دیگری نیز در انتقال اشعار هندوشاه واسطه بوده باشند. به هر روی، شواهد شعری هندوشاه در لغت‌نامه کم نیست.<sup>۴۹</sup>

درمیان شواهد منظومی که در لغت‌نامه دهخدا از قول هندوشاه آمده است، دو مورد را نگارنده در صحاح الفُرس مطبوع نیافت. حال، این که این دو بیت در تصفّح صحاح الفُرس از



پیش چشم من گریخته یا در مأخذی دیگر به نظر مؤلف لغت‌نامه رسیده است یا... بر نگارنده این سطور معلوم نیست.

عجالة، چون خواست ما گردآوری تمامی ابیات و اشعار بازمانده از هندوشاه نخجوانی است، این دو بیت را از لغت‌نامه دهخدا یاد می‌کنیم:

(۱) به بستان بعد ازین برعکس بهمن گُل سوری برون آید ز خَنجَک  
 (۲) چو کردگار جهان وضع روزگار نهاد اساس کار بر ارکان پایدار نهاد  
 در لغت‌نامه بیت یکم به عنوان شاهد «خَنجَک» و بیت دوم به عنوان شاهد «کردگار» آمده و قائل هر دو «هندوشاه» دانسته شده، با این تفاوت که در مورد دوم قید «نخجوانی» هم به صراحت آمده است.

به نظر می‌رسد ادامه بیت دوم همان بیت باشد که محمد بن هندوشاه ذیل «استوار» شاهد آورده است - و گذشت -:

سه فرع گشت موالید و دست قدرت او بر آن سه فرع، بناهای استوار نهاد  
 در تجارب السلف نیز دو پاره منظوم از هندوشاه هست، که البته نظیر آنچه در صحاح  
 الفرس در برشمردن پرده‌های موسیقی آمده بود، از جنس «علمیات» است، و برخلاف  
 بیشترین آن دیگر ابیات برکشیده از صحاح الفرس، کیفیت شعری و هنری ندارد.  
 از سروده‌های هندوشاه که در تجارت السلف آمده، یکی از نام‌های خلیفگان اموی  
 است که بدین گونه به نظم کشیده:

بنی امیه تمامت چهارده بودند ملوک عصر و در این قطعه نام ایشانست  
 معاویه پسر هند و بعد ازوست یزید معاویه‌ست و چو او درگذشت مروانست  
 رسید ملک به عبدالملک و زو به ولید عمر که بود بهینشان، پس از سلیمانست  
 یزید بود و هشام و ولید و باز یزید دگر براهیم آنکه حمار مروانست  
 (۷۴)

دیگر، نام‌های خلیفگان عباسی:  
 از بنی‌العباس سی‌وهفت کس بودند امام  
 کز سنان و تیغشان شد سینه اعدا فگار  
 بود سقّاح آنگهی منصور و مهدی درعقب  
 هادی و هارون، امین، مأمون امام‌کامکار

معتصم آنگاه واثق بعد از او متوکل است  
 منتصر پس مستعین بوده‌ست و معتز پیش‌کار  
 مهتدی و معتمد، پس معتضد، پس مکتفی  
 مقتدر پس قاهر و راضی امام روزگار  
 متقی، مستکفی و آنگه مطیع و طایع است  
 قادر و قایم پس از وی مقتدی شد آشکار  
 بعد از او مستظهر و مستر شد دست و راشدست  
 مقتضی، مستنجد، آن کش شیر گردون شد شکار  
 مستضی و ناصر و ظاهر، دگر مستنصرست  
 و آخر این قوم مستعصم به حکم کردگار  
 (دست‌نوشت اصفهان ۸۱)

صرف نظر از این چند پاره منظومه که شعریّت و جنبه هنری ندارد، الباقی آنچه از وی در صحاح الفُرس آمده بود اغلب ممتاز و نمودار قوّت و مهارت هندوشاه در صنعت شاعری است.

از همین اشعار (فقره ۴۲)، برمی‌آید که صاحب تجارب السلف، «هندو» تخلص می‌کرده است. پس شاید بتوان با جستجو در جنگ‌ها و مجامیع کهن، و از رهگذر این تخلص خاص، اشعار دیگری از هندوشاه نججواری دستیاب کرد. هندوشاه به عربی نیز شعر می‌ساخته است چنانکه پسرش از قطعه‌ای که وی در ستایش صحاح الأغة جوهری ساخته بوده یاد کرده و بیتی از آن را نقل نموده است. سخن پسر هندوشاه را از دستورالکتاب‌اش که حاوی آن تک بیت عربی پدر وی نیز هست در اینجا می‌آوریم:

.. و در قطعه‌ای که پدرم فاضل سعید مغفور مولانا فخرالدین هندوشاه نججواری -  
 قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العَزِيزِ - در مدح کتاب صحاح الأغة جوهری - جَزَاهُ اللهُ خَيْرًا - گفته،  
 این بیت از آن جملتست و مناسب این مقام است:

فَمَنْ قَبْلَهُ لَمْ يَتَّبِعْهُ مَقْلِدًا  
 وَمَنْ بَعْدَهُ مِنْهُ تَنَاوَلَ وَ اِكْتَسَبَ<sup>۵۰</sup>  
 البتّه پوشیده نیست که به اعتبار یک چنین تک بیت ساده غیرهنری که ساختن آن و مانند آن از برای عربیدانی چون هندوشاه نججواری<sup>۵۱</sup> دشوار نبوده است، نمی‌توان هندوشاه را در زمره شعرای زبان عرب قلم داد. احتمالاً او نیز مانند کثیری از فضلالی آن روزگار که اغلب دستی توانا در علوم عربیّت داشته‌اند، گهگاه طبع آزمایی می‌کرده است و بس.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. کسانی که طالب بررسی‌ها و آگاهی‌های بیشتر درباره هندوشاه و نخبوانی و کار و کارنامه اویند، - ان‌شاءالله تعالی- تفصیل مطلب را در پیشگفتار و تعلیقات تجارب السلف به تصحیح و توضیح جوینا جهانبخش خواهند یافت که - به حول و قوه الهی - عن قریب از سوی انتشارات اساطیر راهی پیشخوان کتاب فروشی‌ها خواهد شد.
۲. این نام و نشان از مجموع آنچه در رویه‌های یکم و دوم دست‌نوشته کهنه تجارب السلف (مبنای نسخه‌برگردان اصفهان)، آمده است، مُستفاد می‌شود.  
از کتاب دستور الکاتب که پسر هندوشاه نوشته است، برمی‌آید که هندوشاه، لقب فخرالدین داشته؛ چه، پسرش در دستور الکاتب (۳۴۲/۲) از وی اینگونه یاد می‌کند: «یدرم فاضل سعید مغفور مولانا فخرالدین هندوشاه نخبوانی - قدس الله روحه العزیز-...». (البته این لقب بنا بر گزارش مصحح دستور الکاتب در یکی از دست‌نوشته‌ها نیامده است).  
از برای این لقب، نیز نگر: لغت‌نامه دهخدا، ذیل «ک» (حرف). استطراداً معروض می‌دارد که:  
یک «هندوشاه» مورخ دیگر نیز داریم که همانا «محمد بن قاسم، هندوشاه استرآبادی» ملقب به فرشته است، صاحب کتاب گلشن ابراهیمی، مشهور به تاریخ فرشته (تألیف شده به سال ۱۰۱۵ ه. ق / ۱۶۰۶ م).  
درباره این مورخ شیعی و کتاب مهمش، نگر: در آمدی بر تاریخ نگری و تاریخ نگاری مسلمانان، شکوری، صص ۱۸۶-۱۹۴.
۳. تجارب السلف، ط. اقبال، ص «د» و ۱۶ نیز نگر: معجم البلدان، ط. داربیروت، ۴/۹۷؛ و: دانشمندان آذربایجان، ص ۵۷۱.  
نخبوان (/نخبوان)، اقلیمی است در شمال رود آرس که جغرافیانگاران عربی‌نویس آن را «نَشوی» و از بلاد آذربایجان یاد کرده‌اند. این ناحیه در روزگار مغولان اهمیت بسزایی داشته است. مستوفی آن را شهری آباد می‌شمارد که نام دیگرش «نقش جهان» است. (نگر: جهانگشای نادری، ط. انوار، ج: ۱، ص ۶۱۱).  
هندوشاه در سروده‌هایش به زادبوم خویش، نَشوی (= نخبوان)، اظهار اشتیاق می‌کند:  
... بار دیگر چنانکه مطلوبست برسانم به خطه نَشوی  
(صحاح الفرس، ط. طاعتی، ص ۳۰۸)
۴. نگر: نفثة المصدور، ط. یزدگردی، ص ۱۵۸، هامش؛ و: سیرت جلال‌الدین مینکبرنی، ط. مینوی، ص ۳۸۹ و ۲۴۵.
- از دیگر اعلام منسوب به «کیران»، «محبی الدین ابوالفتح محمد بن علی بن محمود بن عمرالکیرانی الفقیه» است که ابن الفوطی او را می‌شناساند (نگر: مجمع الآداب، تحقیق: محمد کاظم، ج ۵، ص ۹۹).
۵. نگر: تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی.
۶. نگر: تاریخ ادبیات در ایران، ۳/۱۲۴۳.
- مالک معروف در کتاب تاریخ علماء المستنصریة (ص ۴۴۴، ط. ۳، مصر)، زیر عنوان «الملحق الثامن - نزلاء المستنصریة و المقیمون بها» گوید:

۶. «هندوشاه النخبجویی - يظهر مما جاء في كتاب تجارب السلف (ص ۳۷۴) انّ هندوشاه النخبجویی كان يسكن المستنصرية قبل سنة ۷۲۴ هـ. و هي السنة التي فرغ فيها من كتابه المذكور، و كان النخبجویی صاحب ابن الطّقطقي و هو الذي ترجم كتابه الى الفارسية» (انتهی) (از یادداشت‌های علّامه روضاتی - دامّ مجده).

یادآوری: درباره نادرستی سال ۷۲۴ به عنوان سال تألیف تجارب السلف در مقدمه متن مصحح این کتاب توضیح داده‌ایم؛ رجوع شود.

۷. سنج: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۲۴۳/۳.

۸. نگر: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۲۴۳/۳ و ۱۲۴۴؛ و: دانشمندان آذربایجان، ط. طباطبایی مجد، ص ۵۷۱.

۹. نگر: تاریخ مغول، عباس اقبال، ص ۴۴۲.

۱۰. نگر: همان، همان صفحه.

۱۱. نگر: همان، ص ۴۴۳.

۱۲. نگر: همان، همان صفحه.

۱۳. نگر: همان، ص ۴۴۳ و ۴۴۴.

۱۴. نگر: همان، صص ۴۴۴ - ۴۴۷.

۱۵. نگر: همان، ص ۴۴۷.

۱۶. نگر: همان، ص ۴۴۷.

۱۷. نگر: همان، ص ۵۲۶.

۱۸. نگر: همان، همان صفحه.

۱۹. نگر: سلسله‌های اسلامی جدید، باسورث، ص ۳۹۴ و ۳۹۵.

۲۰. لفظ «برادر» در طبع نخست اقبال از تجارب السلف هست ولی در چاپ کتابخانه طهوری - که مقدمه در آن حروفچینی مجدد شده است - از قلم افتاده.

۲۱. تجارب السلف، ط. اقبال، افست طهوری، ص «د» و «ه» نیز نگر: تاریخ مغول، عباس اقبال، ص ۵۲۶.

۲۲. دکتر غلامحسین بیگدلی در مقاله مفصل اسناد نادر اسلامی در کتابخانه‌های شوروی (مجله رشد آموزش ادب فارسی، س ۴، ش ۱۷ و ۱۸، تابستان و پائیز ۱۳۶۸ هـ. ش، ص ۲۱)، به مناسبت فرهنگ صحاح العجم، از هندوشاه چنین یاد کرده است: «... هندوشاه بن سنجر صاحبی نخبجویی و یا به قولی هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی کثرائی ملقب به فخرالدین... که در نیمه دوم قرن هفتم هجری قمری می‌زیست و در سال ۷۳۰ هـ. ق دیده از جهان فرو بست».

مرحوم تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان [ط. طباطبایی مجد، ص ۵۷۱] تاریخ نگارش تجارب السلف را ۷۳۰ نوشته که بر ضبط اساس دستنوشته کهن اصفهان نادرست خواهد بود و شاید او این تاریخ را در کتب ترکی دیده باشد. (با بهره‌گیری از یادداشت‌های علّامه روضاتی - مدّظله)

۲۳. «.. المرحوم الأمير السعيد بدرالدین سنجر...» (رویه یکم دستنوشته کهنه اصفهان / مبنای نسخه برگردان).

۲۴. نگر: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۲۴۳/۳.

۲۵. نگر: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۳۴۴/۳.
۲۶. نگر: تاریخ مغول، اقبال، ص ۵۲۷.
۲۷. نگر: تاریخ ادبیات در ایران، ۱۳۰۰/۳.
۲۸. نگر: همان، ۱۳۰۰/۳ و ۱۳۰۱.
۲۹. تاریخ ادبیات در ایران، ۱۳۰۱/۳ - ۱۳۰۳.
- عبدالکریم علی اوغلی علی زاده که دستورالکاتب را تصحیح کرده و در سه مجلد ستمبر در شوروی (ی سابق) به چاپ رسانیده است، در مقدمه‌هایی که بر این مجلدات نوشته به گزارش پاره‌ای از اطلاعات دستورالکاتب پرداخته و البته مانند برخی از دیگر متن‌شناسان شوروی (ی سابق) - طوعاً أو کرهاً - چاشنی‌های زنده کمونیستی و سوسیالیستی فراوان داخل در مطالب خود کرده است. به قرار مسموع، هم اکنون تصحیح دیگری از دستورالکاتب در جریان است. استطراداً گفتنی است که در دستورالکاتب چاپ شوروی (ی سابق) در تألیف لغت‌نامه دهخدا نیز مورد استشهاد و استفاده بوده است (نگر: ذیل «مکونات»).
۳۰. مقدمه لغت‌نامه دهخدا، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.
۳۱. نگر: صحاح الفرس، ص ۱۱.
۳۲. نگر: کشف الظنون، ص ۱۰۷۴.
۳۳. نگر: صحاح الفرس، ص ۱۰ و ۱۱ و ۱۳.
۳۴. نگر: همان، ص ۱۷.
۳۵. طابع کتاب دانشمندان آذربایجان در هامش مطالب تربیت و پس از معرفی متن مطبوع صحاح الفرس گوید: «در متن این فرهنگ بیش از سیصد بیت از اشعار هندوشاه به عنوان شاهد برای لغات آمده است». (دانشمندان آذربایجان، به کوشش طباطبایی مجدد، ص ۵۷۲).
- گویا در این تعداد سهوی رخ نموده باشد.
۳۶. شماره صفحاتی که پس از هر گفتاورد، در میان کمانکان می‌آید، راجع است به صحاح الفرس به تصحیح دکتر عبدالعلی طاعتی (ج: ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵ ه. ش).
۳۷. مرحوم فروزانفر احتمال داده است: «پرتاب و شیب».
۳۸. «فرغر»: «جویی باشد که از رودبار گیرند یا گو آب باشد مانند حوض» (همان، ص ۱۱۱).
۳۹. «ایلک»: «شهری است در ترکستان که خوبان بسیار آنجا باشند». (همان، ص ۱۷۳).
۴۰. «سلمک»: «پرده‌ای از پرده‌های موسیقی است». (همان، ص ۱۸۱).
۴۱. «سنگک»: «... زاله بود یعنی شینم». (همان، ص ۱۸۲).
۴۲. «شوشک»: «ریاب چهاررود باشد یعنی چهارتار». (همان، ص ۱۸۳).
۴۳. «لک»: «مردم رعنا و احمق و هذیان‌گو...». (همان، ص ۱۸۶).
۴۴. این بیت در لغت‌نامه دهخدا (ذیل «لک») بنادرست به محمد هندوشاه نسبت داده شده است.
۴۵. «نشوی»: «در قدیم نام نخجوان بوده است» (صحاح الفرس، ص ۳۰۸).
۴۶. دکتر صاعتی، طابع صحاح الفرس، گوید: «این بیت دنباله نظم شاهد نبی است». (همان، ص ۳۰۸)
۴۷. سنج: لغت‌نامه دهخدا، ذیل مدخل «گبر» (حواشی).

۴۸. سنج: همان، ذیل مدخل «نشوی».

۴۹. نگر: لغت‌نامه دهخدا، ذیل «استوار» و «امانی» و «ایدر» و «ایلک» و «باور داشتن» و «باورکردن» و «بلبال» و «بیداد» و «بیدادی» و «پرده» و «پویک» و «خارا» و «خاره» و «خنجک» و «دیبا» و «زیر» و «ساز» و «سمندر» و «ش» و «طغرا» و «طه» و «غرنده» و «قافله سالار» و «ک» و «کردگار» و «کیش» و «گل» و «لک» (اگر چه بیت بنادرست به «محمد هندوشاه» نسبت داده شده است) و «نهره» و «نخجوان» و «نشوی» و «والا» و «یغما» و «یغما کردن».

۵۰. دستورالکاتب فی تعیین المراتب، ۳۴۲/۲.

اشاره بدین نکته بیراه نیست که باز هم در مطاوی متون قدیم به ابیات و قطعاتی باز می‌خوریم که در ستایش کتابهایی چون صحاح اللغة جوهری و الفاموس المحيط فیروز آبادی سروده شده‌اند. تحقیق در سروده‌هایی که عالمان و ادیبان در حق کتابها و مؤلفات معاصران خویش و پیشینیان نشان سروده‌اند، خود موضوع مقالی دلکش و دراز دامن خواهد بود که این مقام را گنجایی آن نیست.

۵۱. عربیدانی هندوشاه و اطلاع پیردانه وی از زبان و ادب عربی و حتی دستی که در نقد شعر و نقد ادبی دارد، از تجارب السلف او نیک هویداست.

پسرش، محمد، صاحب صحاح الفرس و دستورالکاتب، نیز به گواهی این دو کتاب در عربیت توانمند بوده است.

از صحاح الفرس (ص ۱۲۸ و ۲۲۳) و نیز دستورالکاتب برمی‌آید که محمد بن هندوشاه را با مطالعه صحاح جوهری الفتی بوده کما این که (نگر: صحاح الفرس، ص ۲۲۱) با قرائت مقامات حریری انسی داشته است.